

درس دویست و نهم

بررسی قول به زیادت امکان بر ماهیت (۵)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و ربما يَرْتَكِبُ مِنْهُمْ مُرْتَكِبُ حُصُولِ سُلْسُلَةِ الْإِمْكَانَاتِ الْغَيْرِ الْمَتَنَاهِيَةِ بِأَنْ يَقُولَ: هِيَ غَيْرُ مَتَرْتَبَةٍ
بَلْ مُتَكَافِئَةٌ لِكُلِّ حَادِثٍ إِمْكَانٌ يُخَصُّهُ لَكُنَّا نُبَيِّنُ أَنَّ اجْتِمَاعَ الْإِمْكَانَاتِ الْغَيْرِ الْمَتَنَاهِيَةِ مُسْتَحِيلٌ مِنْ
وَجْهَيْنِ.^۱

اشکال تحقق امکانات غیرمتناهی و تسلسل بنا بر فرض زیادت امکان بر وجود

با اینکه مسئله دیگر روشن است ولی موشکافی ایشان در اینجا یک قدری بحث را طولانی می کند، ولی قضیه معلوم است.

دیروز عرض شد که اگر قرار باشد امکان وجود خارجی داشته باشد باید برای تحقق یک شیء - چون در سلسله صعودی حرکت جوهری قرار دارد؛ چه سیر نزولی یا سیر صعودی هر کدام از این دو - امکانات غیرمتناهی بالفعل در خارج موجود باشد. اگر اینها بگویند: نه، لازم نیست الآن امکانات غیرمتناهی باشد بلکه هر حادثی یک امکانی را می طلبد که در وقت خودش قبل از آن حادث، آن امکان زاییده می شود؛ قبل از آن وقتی که [حادث] بیاید. اول [امکان] می آید بعد آن شیء خودش هم وجود پیدا می کند. من باب مثال هر رئیس جمهوری یا هر وزیری بخواهد یک جا برود، قبلاً یک عده آنجا می روند و زمینه را برای استقبال از جناب وزیر یا حضرت رئیس جمهور یا هر کسی دیگر آماده می کنند. همین طوری که بلند نمی شود برود؛ اگر همین طوری برود مسئله خیلی فرق می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جواسیسی داشتند که این جواسیس در شهرها بودند، یک دفعه یکی وسط بازار می رفت بدون اینکه قبلاً خبر بدهد و بازار را طاق و نصرت ببندند که مثلاً حضرت داروغه یا شخصی که از طرف او فرستاده شده یا مفتش و... می خواهد بیاید، گاو بکشند و گوسفند بکشند و آنچه که فعلاً متداول است از پول بیت المال! نه، یک دفعه [از طرف حضرت] به یک جا می رفت تا اینکه ببیند چه خبر است. این طور اگر باشد آن حاکم می داند که مملکتش و مردمش چه مسئله ای دارند. ولی اگر نه، از اول قرار باشد یک عده بروند

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۸۲.

و زمینه را آماده کنند و بعد هم در پلاکارت در همه شهر بزنند و بعد هم تلویزیون و رادیو مدام مردم را تشویق و تبلیغ بکند و بعد هم که مردم می‌روند می‌گویند: بله، مردم [استقبال کردند!] و اگر کسی نرود، اصناف و... را در فشار بگذارند و بگویند: سهمیه‌ات را می‌بریم و چه کار می‌کنیم و... و عکس هم می‌گیرند که این طور است و بعد هم یک هفته نشان می‌دهند و...! خب این قسم، مشمول بحث ما است که هر شیئی که می‌خواهد وجود پیدا کند تقریباً از یک سال قبل، امکانش در خارج تحقق پیدا می‌کند، و بعد از یک سال هم خود آن ماهیت در خارج وجود پیدا می‌کند!!

می‌گویند: بعضی‌ها به همین شهر شما رفته بودند. اول آن شهر یک میدانی دارد که سال‌ها بود می‌خواستند میدان را به دو روز درست کنند. به دو روز آن میدان را درست کردند و گل کاشتند و چمن آوردند و کاشتند و شد مثل آنکه سال‌های سال در طرح برنامه ۲۵ ساله یا ۲۵۰ ساله آینده بوده است. بعد وقتی که آن آقا داشته صحبت می‌کرده یکی گفته است: «مقدم شما خیلی با خیر و برکت بوده است، ای کاش زودتر تشریف می‌آوردید!» کاری که ۲۵۰ سال قولش را داده بودید و سال‌ها مانده بود، به دو روز انجام بشود این مشخص است که بالأخره مملکت ما یک امکانات بالقوه‌ای دارد!! علی‌ای حال بحث فلسفی را نباید با بحث سیاسی قاطی کرد!! بحث‌های فلسفی را باید در جای خودش گذاشت و هیچ استفاده‌ای هم نباید از آن کرد!! مثل بحث‌های فقهی، بحث‌های اخلاقی، بحث‌های عرفانی، اینها همه را باید فقط بحثش را کرد اما هیچ حرفی از آن نباید زد!! لذا می‌خواستم خدمتان این نکته را یادآوری کنم که از این بحث‌ها استفاده‌ای نکنید که برهان قاطع وجود دارد!! بله، نفهمیدیم که بالأخره چه شد اینهایی که پی‌گیری می‌کردند و چه کار می‌کردند!! علی‌ای حال می‌گویند: «**الْمَلِكُ عَقِيمٌ**»^۱ اگر شخصی بیاید در اینجا مسئله را این طور مطرح کند.

چون بحثی که دیروز بود و امروز هم خود مرحوم آخوند به دنبالش مسئله را یک‌قدری بازتر می‌کنند، در وجه اول از دو وجهی که امتناع این مسئله را مطرح می‌کنند، این بود که اگر یک امری بخواهد تحقق پیدا کند اینها می‌گفتند که باید قبلاً امکانش تحقق پیدا کند، چون امکان سابق بر وجود است، و چون سلسله حوادثی که مترتب بر آینده است این سلسله حوادث غیرمتناهی است پس باید بالفعل امکان‌های غیرمتناهی‌ای وجود داشته باشند در حالتی که این مستحیل است.

اگر اینها بخواهند بگویند که نه، هر وقتی که یک حادثه‌ای می‌خواهد انجام بگیرد، امکانش هم در همان زمان پیدا می‌شود؛ مثلاً در بحث امکان استعدادی یا کیفیت استعدادی، - بعداً می‌گوییم - کیفیت استعدادی‌ای که در نطفه هست آن کیفیت استعدادی در علقه نیست و آن کیفیت استعدادی‌ای که در علقه هست آن کیفیت

^۱ . بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۲۹ و ج ۳۱، ص ۸۶.

استعدادی در نطفه نیست. در هر مرتبه‌ای از مراتب کمالیه یک کیفیت استعدادیه مختص به خود آن مرتبه وجود دارد که نه قبل از آن وجود داشت و نه بعد از آن وجود دارد. بعد از آن دیگر فعلیت است. اگرچه بعدش باز دوباره یک استعداد برای یک مرتبه بالاتر هست.

اینها می‌گویند: در هر مرتبه‌ای یک امکانی مثل همان کیفیت استعدادیه که اختصاص به خود آن مرتبه هست وجود داشته باشد، بنابراین اینها مترتبه نیستند بلکه متکافئین هستند. یعنی در هر لحظه از لحظات، یک امکان هست و این مرتبه غیرمتناهی را در اینجا که یکی مترتب بر دیگری است و موجب تسلسل و بطلان خواهد شد، این را برمی‌دارد.

جهات خلط در مسئله و ایجاد اشکال امکانات غیرمتناهی

جوابی که مرحوم آخوند از این مسئله می‌دهند می‌گویند: دو وجه است: وجه اول این است که خلط بین امکان استعدادی و بین امکان ذاتی در اینجا برای شما پیدا شده است، و جهتش هم این است که امکان استعدادی عبارت است از تهیو ماده خارجی برای قبول یک صورت. بحث این است که ما در اینجا ماده خارجی نداریم، اصلاً ماده خارجی وجود ندارد. چیزی که بعداً می‌خواهد تحقق پیدا بکند ما الآن می‌گوییم: امکانش به عنوان پیش‌آهنگ و مقدمه الجیش در این دنیا آمده است و هنوز چیزی وجود پیدا نکرده است پس ماده خارجی در اینجا ندارد و وقتی که ماده خارجی نداشت، نسبت هر امکان ذاتی به ماهیت با امکان ذاتی به ماهیت دیگر علی‌السواء است، جهتش این است که خود امکان ذاتی فی‌حدنفسه با هم فرقی ندارند. بله، حامل امکان ذاتی که عبارت از هیولا است و آن هیولا که ماده المواد و ماده اولیه‌ای که می‌خواهد این امکان ذاتی را به مرتبه وجود بیاورد، آن یک امر مبهم و مجملی است؛ آن که در خارج می‌خواهد تحقق پیدا کند. و شکی نیست که آنچه موجب تشخیص خارجی است آن وجود است. یعنی خود امکان ذاتی اختلافی با همدیگر ندارند تا اینکه آن اختلاف موجب تعدد و تمیز آنها بشود، و هر شیئی که در خارج بخواند وجود پیدا کند متعدد است و متمایز از دیگری خواهد بود. من باب مثال اگر زید بخواند در خارج وجود پیدا کند، حتی اگر از جمیع جهات با آن دو قلوی خودش یکسان باشد باز وقتی که شما اینها را نگاه می‌کنید دو وجود متمایز از هم می‌بینید که هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند گرچه شکلشان شبیه هم هست، ولی خود نفس تعدد وجود خارجی موجب تمیز و موجب اختلاف بین اینها خواهد بود.

فلذا مشکلی که در اینجا پیش می‌آید این است که اگر ما امکان ذاتی را با امکان ذاتی دیگر لحاظ کنیم، چه متمایزه‌ای وجود دارد که موجب امتیاز و تعدد آنها از همدیگر شود؟! من باب مثال یک شیء می‌خواهد پس فردا در خارج وجود پیدا کند، زید می‌خواهد در خارج وجود پیدا کند، ما می‌گوییم: «زیدُ ممکنُ الوجود

غداً بعد بُکرة» پس فردا می خواهد تحقق پیدا کند. از وقتی که وجود پیدا می کند تا نود سالگی که إن شاء الله خدا به او عطا کند - گرچه در این زمان ها دیگر محال است پنجاه سال، شصت سال، دیگر کسی بیشتر عمر نمی کند - این در مدت این پنجاه سال، شصت سال بی نهایت صورت مدام عوض می کند، بی نهایت حوادثی مترتب بر او پیدا می شود و بی نهایت هم باید امکان ذاتی داشته باشد پس از الآن ما بی نهایت امکان ذاتی را در کنار خودمان داریم! و فرض این است که این امکان ذاتی با امکان ذاتی بغل دستی اش از چه جهت با همدیگر اختلاف دارند تا آن اختلاف موجب تعدد آنها بشود؟ می گوییم: از نظر صورت، صورت هایی که بعداً به وجود می آید آن صورت ها با هم اختلاف دارند پس امکان ذاتی آنها با همدیگر اختلاف دارد. می گوییم: آن صورت اصلاً در خارج هنوز نیامده است! وقتی صورت در خارج نیامده چطور ممکن است یک امر معدوم موجب تمایز یک امر موجود بشود؟! یک شیئی که در خارج نیست عدم محض است، و نمی شود آن عدم محض مابه الامتیاز برای یک امر وجودی قرار بگیرد.

من باب مثال زید دارای ده تا بچه است و هر کدام از این بچه ها یک خصوصیتی دارند؛ یکی بزرگ است، یکی کوچک است، یکی عالم است، یکی جاهل است، هر کدام یک خصوصیتی دارند. ولی در انتسابشان به پدر که همه مساوی هستند، از این نقطه نظر فرقی نمی کنند. یعنی به همان اندازه آن زید عالم منتسب به پدر است که آن زید جاهل منتسب است، و به همان اندازه فرزند ۲۵ ساله منتسب به پدر است که فرزند یک ماهه و یک روزه هم منتسب به پدر است. از نظر انتساب تفاوتی ندارد، تشکیک در اینجا معنی ندارد بلکه توطی در اینجا هست. همین طور امکانات غیرمتناهی، هیچ کدام اینها بر دیگری برتری و تفاضل و اختلاف و تمایزی ندارند به جهت اینکه نفس امکان ذاتی عبارت از نفس استواء الطرفین است حالا به هر چه می خواهد تعلق بگیرد؛ به ﴿عَلَقَةٍ﴾ تعلق بگیرد به ﴿مُضَّغَةٍ﴾ تعلق بگیرد به ﴿عِظَمٍ﴾ تعلق بگیرد، به ﴿فَكْسَوْنًا﴾ تعلق بگیرد، به ﴿لَحْمًا﴾ تعلق بگیرد، به ﴿أَنْشَاءً﴾ تعلق بگیرد، به همین انسان بعد از پنجاه سال تعلق بگیرد. امکان ذاتی، امکان ذاتی است. فلذا این معنی از این نقطه نظر مردود است.

جواب از اشکال نفی وجود در صورت عدم تمایز بین امکانات

مطلب دیگری که در لابلای فرمایشاتشان هست به این برمی گردد که ایشان می فرمایند: ممکن است شخصی بگوید: ما می توانیم به طور تفصیل هر کدام از اینها را تعقل کنیم، امور غیرمتناهی را در ذهن خودمان تعقل کنیم و لازم نیست که حالا چون این امکان ها با همدیگر اختلاف ندارند بنابراین در خارج تمایز ندارند و

^۱ . سوره مؤمنین (۲۳) آیه ۱۴.

وقتی در خارج تمایز نداشتند، آن مرجح وجود از عدم برای وجود چه خواهد بود؟ بالأخره هیچ فرقی بین این امکان و بین امکان دیگر نیست. فرقی نمی‌کند بگوییم: الآن زید یک سال دیگر ممکن بالذات است یا اینکه بگوییم: زید یک سال و یک روز دیگر ممکن بالذات است یا زید یک سال و دو روز دیگرش ممکن بالذات است. هیچ، این امکان‌ها با همدیگر تفاوتی ندارند و هیچ میزی بین این امکانات از نقطه نظر وجودی نخواهد بود، و وقتی که میز وجودی نخواهد بود اصل وجود هم در این صورت منتفی خواهد شد.

ایشان می‌گویند: ما در عقل می‌توانیم برای آنچه بعد اتفاق می‌افتد یک تصویری داشته باشیم و بالتبجه امکانات هم برای آنها خواهد بود.

این هم جوابش روشن است اولاً: این همان مسئله دیگر است که اگر این طور است بنابراین این ظرف وقوع و تحققش در ذهن خواهد بود نه در خارج. شما در ذهن می‌گویید: ما یکی یکی اینها را تفصیل می‌دهیم نه اینکه در خارج یکی یکی این امکان‌ها را تفصیل بدهیم.

ثانیاً: در خود ذهن هم معنی ندارد. در ذهن، شما ممکن است به نحو اجمال یک غیرمتناهی را تصور کنید. من باب مثال الآن در ذهنتان عدد را غیرمتناهی تصور کنید! همه تصور کردند که عدد غیرمتناهی است اما آیا به تفصیل هم در ذهن به این مسئله رسیدید؟! امکان ندارد! وقتی که تصور یک امر اجمالی مقدور باشد، دلیل نیست که تفصیل او هم برای انسان مقدور باشد. نه، ما الآن در ذهنمان تصور کردیم که عدد غیرمتناهی است و به یک حدی نمی‌رسد. آیا به یک حد می‌رسد؟! نمی‌رسد! اگر شما یک «یک» در اینجا بگذارید و تا تهران «صفر» در کنار هم بگذارید باز ممکن است بگویید: ما تا دماوند هم صفر را ادامه می‌دهیم، بعد ممکن است بگویید: تا فیروزکوه هم ادامه می‌دهیم، بعد بگویید: تا مشهد هم ادامه می‌دهیم. حد یقفی برای این وجود ندارد. ولی صحبت در این است که آیا ذهن شما می‌تواند به آخر قضیه برسد؟ و [در ذهن به] تفصیل [برسد؟!]

این امکان ندارد! یعنی تصور اجمالی لازم نیست که در ذهن تفصیلاً محقق بشود. این یک مسئله بود.

[وجه دوم:] مطلب دیگر که مرحوم آخوند در اینجا توضیح می‌دهد و ما اینها را خیلی توضیح نمی‌دهیم دلیل دومی است که ذکر می‌کنند، می‌گویند: این امکان که بخواند در خارج وجود پیدا کند، طبیعتاً چون وجود خارجی وجود مادی است، یک ماده‌ای که حامل امکان است آن ماده باید در خارج وجود داشته باشد، چطور اینکه انسان اگر بخواند در خارج وجود پیدا کند باید یک ماده‌ای که عبارت از جسمیت انسان است در خارج وجود داشته باشد، و این ماده‌ای که حالا در خارج موجود است و حامل برای امکان است اگر شما بفرض آمدید و این ماده را از وسط نصف کردید، چطور اینکه انسان را از وسط نصف می‌کنند.

دوتا زن بودند که ادعای اُمّیت برای یک پسر را کرده بودند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: کاری ندارد، او را از وسط نصف می‌کنیم نصفش را به تو می‌دهیم و نصف دیگرش را به تو می‌دهیم! آن که مادر بود

و دلسوز بود گفت: من آن نصفش را نخواستم، آن هم مال تو! آن یکی همین‌طور ایستاد و نگاه کرد! امیرالمؤمنین گفت: فلان فلان شده، - حالا من دارم می‌گویم، اینکه امیرالمؤمنین چه گفت من نمی‌دانم! - اگر تو مادرش بودی همین‌طوری نمی‌ایستادی او را نگاه کنی که من بزنم بچه را دوتا کنم!^۱ حالا مسئله این‌طور است. آن کسی که دلسوز است او همیشه کنار می‌آید، آن کسی که دلسوز است او همیشه مصالح را مدنظر قرار می‌دهد و [مدارا] می‌کند. آن که دلسوز نیست می‌خواهد به مطامعش برسد می‌خواهد به اهدافش برسد، برای او فرق نمی‌کند مسئله به چه صورت خواهد بود.

حالا ما می‌آییم سراغ این امکانی که در خارج موجود است، بالأخره یک ماده‌ای دارد، ما این را از وسط نصف می‌کنیم. این ماده‌ای که امکان دارد، بالأخره می‌توانیم این کار را انجام بدهیم. وقتی که ما این ماده را نصف کردیم، نصف دیگر او که خود آن نصف دیگر می‌خواهد به یک مطالبی برسد، می‌خواهد به یک مواردی برسد، به یک جاهایی می‌خواهد برسد، به عبارت دیگر هیولایی که آن هیولا می‌خواهد در خارج تحقق پیدا کند، آن ذاتی که می‌خواهد در خارج تحقق پیدا کند، ما بیاییم و آن را دونصف کنیم. حالا برای این نصف دیگر هم ما باید یک پرونده جدایی تشکیل بدهیم. تا وقتی که زید در خارج زید بود ما می‌گفتیم: این برمی‌گردد این‌طور می‌شود آن‌طور می‌شود آینده‌اش این‌طور می‌شود، حوادث غیرمتمنیه‌ای که یکی پس از دیگری بر زید مترتب می‌شود. حالا اگر ما زید را نصف کردیم، برای این نصفش باید پرونده جدایی تشکیل داد دیگر. این نصف بالأخره خراب می‌شود، نصف که زنده نمی‌ماند. این بچه‌ای که الآن به دنیا می‌آید ما این بچه را نصف کردیم، این نصف خراب می‌شود و باید آن را دفن کنند و تغییر و تبدلاتی که برایش پیدا می‌شود. برای این نصف هم همین‌طور باید پرونده جدایی تشکیل بدهیم. بنابراین یک امکانات غیرمتمنیه برای این نصف جدید پیدا می‌شود. آن وقت صحبت در این نصفی است که برای آن پیدا شده است. حالا قبل از اینکه این نصفه پیدا بشود، فرض این است که این امکان نداشت، ما با یدِ قدرة اللهی خودمان آمدیم امکان در خارج به وجود آوردیم، یعنی تابه‌حال برای زید امکانات غیرمتمنیه بود، ما آن را نصف کردیم و ما یک پرونده امکانات در اینجا درست کردیم. این امکانات را ما درست کردیم، شخص یداللهی ما این امکانات را درست کرد. و شما مگر خودتان نمی‌گویید: اگر یک شیء در خارج ممکن نباشد ممتنع است؟! خودتان می‌گویید دیگر! پس قبل از اینکه این امکان به وجود بیاید و ما آمدیم نصف کردیم، این امکان در خارج موجود نبود، امکان که در خارج موجود نبود حامل این امکان که عبارت از این ماهیت است آن هم باید ممتنع بشود، پس امر ممتنع بالذات به ممکن بالذات برمی‌گردد و هو مستحیل.

^۱ . المناقب، ج ۲، باب قضایا امیرالمؤمنین، فصل فی ذکر قضایاه فی عهد عمر، ص ۳۶۷.

عرض کردم این دقت‌ها و موشکافی‌هایی که ایشان می‌کنند از نقطه نظر ورزش فکری و فلسفی خوب است اما مسئله این قدر بدیهی است که نیاز به تطویلات و این چیزها ندارد.

و رُبما يَرْتَكِبُ مِنْهُمْ مُرْتَكَبٌ حَصُولُ سُلْسِلَةِ الْإِمْكَانَاتِ الْغَيْرِ الْمَتَنَاهِيَةِ بِأَنْ يَقُولَ: هِيَ غَيْرُ مَتَرْتَبَةٍ بَلْ مَتَكَافِئَةٌ لِكُلِّ حَدَثٍ إِمْكَانٌ يَخْصُهُ لَكِنَّا نُبَيِّنُ أَنَّ اجْتِمَاعَ الْإِمْكَانَاتِ الْغَيْرِ الْمَتَنَاهِيَةِ مُسْتَحِيلٌ مِنْ وَجْهَيْنِ:

الأول: أَنَّ الْإِمْكَانَ مَعْنَى وَاحِدٌ وَ الْمُمْكِنُ بِمَا هُوَ مُمْكِنٌ وَ مِنْ حَيْثُ طَبِيعَةُ الْإِمْكَانِ غَيْرُ مُخْتَلَفٍ وَ تِلْكَ الطَّبِيعَةُ لَا يُمْكِنُ اخْتِلَافُهَا مِنْ جِهَةِ الْهَيُولَى الَّتِي هِيَ حَامِلَةُ الْإِمْكَانَاتِ، لِأَنَّهَا قُوَّةٌ مُحَضَّةٌ وَ إِبْهَامٌ مُطْلَقٌ كَمَا سَتَعْلَمُ فَلَيْسَ اخْتِلَافُ الْإِمْكَانَاتِ الذَّاتِيَّةِ إِلَّا لاختلاف ما هي إمكاناته و هي الحوادثُ المعدومة بعد، الغير المتناهية و يستحيل أن يمتاز شيء بسبب إضافته إلى شيء معدوم فإن ما لا ذات له لا يُمَيِّزُ به شيء عن شيء.

«بعضی از اینها [قائل به حصول زنجیره امکان‌های نامتناهی‌اند]. ایشان این‌طور می‌گویند: این امکانات غیرمتناهی ترتیب دیگری ندارند تا تسلسل لازم بیاید و با اشکال تسلسل، شما اصل قضیه را بردارید بلکه هر کدام از این سلسله امکانات تکافی دارند، هر کدام از اینها وقت حصولشان همان وقت حصول حامل اینها است. ولی ما این‌طور می‌گوییم: اجتماع امکانات غیرمتناهی مستحيل است از دو وجه: (یعنی نمی‌شود امکانات غیرمتناهی اجتماع داشته باشند، ولو اینکه با هر حادثی یک امکان خاصی وجود داشته باشد).

[وجه اول:] امکان، معنای واحدی است و قابل تمیز نیست و یک مفهوم واحد است. ممکن از نظر امکانش و از حیث طبیعت امکان، با ممکن دیگر اختلاف ندارد. (من باب مثال امکان وجود شجر با امکان وجود انسان هر دو یکی است؛ اگرچه این متعلقش شجر است و آن هم متعلقش انسان است ولی نفس حقیقت ممکن یکی است و آن پا به عرصه وجود گذاشتن از عدم است؛ این امکان می‌شود. حالا چه این تعلق به شجر بگیرد، بگیرد یا تعلق به انسان بگیرد، بگیرد یا تعلق به جبرئیل هم بگیرد، بگیرد، هیچ تفاوتی بین معنای آن امکان و این امکان ندارد.) این طبیعت، ممکن نیست اختلافش از جهت هیولایی باشد که آن هیولا حامل امکانات است. (از جهت آن ماهیاتی که این امکان به آن ماهیات تعلق می‌گیرد.) چون هیولایی که حامل امکان است یعنی ذات ممکن، این عبارت از قوه محضه و ابهام مطلق است. (چون اصلاً هیولا ابهام مطلق است. هیولایی که صورت بپذیرد، در وجود خارجی او ظاهر و بارز است ولی هیولایی به نام ماده المواد که این در جسم هست، این هیولا مبهم است و اصلاً مشخص نیست که چه هست ولی آن در صورتی که صورت پیدا بکند بارز و آشکار می‌شود ولی قبل از صورتش مبهم است.) [کما اینکه به زودی خواهی دانست.] اختلاف امکانات ذاتیه با همدیگر نیست مگر به واسطه اختلاف آن هیولایی که آن امکانات ذاتیه امکانات او هستند؛ یعنی آن حامل. و آن حوادثی است که معدوم‌اند، بعد می‌آیند و این حوادث غیرمتناهی هستند، آنها حاملات این امکان ذاتی هستند. و محال است که امکان ذاتی که تعلق به این هیولاها می‌گیرد، به واسطه هیولای معدوم، این امکانات ذاتی امتیاز پیدا بکنند، (چون شيء معدوم موجب امتیاز نخواهد شد.) آن چیزی که ذات ندارد، آن چیزی که وجود خارجی ندارد و عدم مطلق است، معنی ندارد که یک شیئی امتیاز به او پیدا بکند. (بین اعدام، خودشان میز نیست حالا آیا آن امکانی که متعلق به این است با امکانی که متعلق به یک عدم دیگر است امتیاز پیدا کند؟! این که نمی‌شود.)»

و لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ: إِنَّا إِذَا عَقَلْنَا تِلْكَ الْأُمُورَ الْغَيْرَ الْمَتَنَاهِيَةَ يَصِحُّ إِضَافَةُ الْإِمْكَانَاتِ الْغَيْرِ الْمَتَنَاهِيَةِ إِلَيْهَا فَيَمْتَازُ بِهَا بَعْضُ الْإِمْكَانَاتِ عَنْ بَعْضٍ.

«کسی نمی‌تواند این‌طور بگوید: وقتی که این امور غیرمتناهی را تصور کردیم، اضافه امکانات غیرمتناهی به او صحیح است پس بعضی از امکانات می‌شود از بعضی از امکانات دیگر باهم امتیاز پیدا کنند. (وقتی که امتیاز پیدا کردند وجودشان هم اشکال ندارد.)»

لَأَنَّا نَقُولُ: هَذَا مَمْتَنِعٌ أَمَّا أَوَّلًا فَلَا سِتْحَالَةَ تَحْصِيلِ الْعَقْلِ أُمُورًا غَيْرَ مَتَنَاهِيَةِ الْعَدَدِ بِالْفِعْلِ فِي الذَّهْنِ مَفْصَلَةً. نَعَمْ، يَجُوزُ أَنْ يَخْطُرَ بِالْبَالِ عَلَى سَبِيلِ الْإِجْمَالِ إِمْكَانَاتٌ غَيْرُ مَتَنَاهِيَةٍ وَ فَرْقٌ بَيْنَ مَا يَخْطُرُ بِبَالِ الْإِنْسَانِ الْعَدَدَ الْغَيْرِ الْمَتَنَاهِيِ مُطْلَقًا كَلِيًّا وَ بَيْنَ أَنْ يَحْصُلَ فِي نَفْسِهِ وَ يُفْصَلَ فِي ذَهْنِهِ أَعْدَادٌ غَيْرُ

متناهیة بالفعل. فإنّ هذا مستحيلٌ [محالٌ] دونَ ذاك. فإذا خَطَرنا بالبال إمكاناتٍ غیر متناهیة مجملّةً بإزاء حوادثٍ غیر متناهیة مجملّة، كانت نسبةٌ کُلِّ من إحدیهما بکُلِّ من الأخری سواء، فلم یتمیّز إمكانٌ عن إمكانٍ [کما لم یتمیّز حادثٌ عن حادث].

«[چون ما می‌گوییم: این ممتنع است.] اما اولاً به‌خاطر اینکه محال است که عقل، یک امور غیر متناهیة عدد را بالفعل در ذهن تحصیل کند به‌طور تفصیل. (بله، به‌نحو اجمال ممکن است عقل، یک امور غیرمتناهی را تصور کند اما اینکه بالفعل تفصیل کند این محال است.) بله، جایز است که به خاطر انسان خطور کند [بر طریق اجمال] امکانات غیرمتناهی. فرق است بین اینکه به خاطر انسان، عدد غیرمتناهی به‌نحو کلی و اطلاق خطور کند و بین اینکه حاصل شود در ذهن انسان و در ذهنش تفصیل داده شود عده‌هایی که غیرمتناهی هستند و یکی‌یکی آن اعداد در ذهن انسان تفصیل داشته باشند؛ (این هم نمی‌شود چون نفس تنهایی این موجب عدم تفصیل خواهد شد.) [این تفصیل محال است] و آن بالإجمال محال نیست. (یعنی تصور مفهومی اجمالی لایتنهایی اشکال ندارد، تصور تفصیلی یک مفهوم لایتنهایی موجب اشکال است نه تصور اجمالی.) وقتی که به خاطرمان امکانات غیر متناهی و مجمل را خطور دادیم، بإزاء حوادث غیرمتناهی مجمل، نسبت هرکدام از این امکانات با آن حوادث مساوی خواهد بود. پس هیچ امکانی از امکان دیگر متمایز نخواهد شد، [همان‌طور که حادث متمایز] از حادث نخواهد شد به‌خاطر اینکه هر دوی اینها معدوم هستند. وقتی که هر دو معدوم هستند بنابراین امتیازی نیست.»

و أما ثانياً: فلأنّ کلامه علی تقدیر التسليم فی الحقیقة اعترافٌ بما هو مقصودنا فإنّ ظرف الحصول بعینه ظرف الامتیاز فإذا لم یکن الامتیاز بین أعداد الإمكانات إلا بحسب العقل و تصوّره لم یکن ظرف تحصّله و تحقّقه إلا الذهن لأنّ تعقلنا لامتیاز الإمكانات - إذا فرضنا کون امتیازها واقعاً بحسب الأعیان - یكون تابعاً لنفس امتیازها فإذا حصل الامتیاز بینها بنفس تصوّر العقل و اعتباره لزم توقّف الشيء علی نفسه و تابعیته إیّاها و هو محالٌ.^۱

«اشکال دوم: کلام ایشان بر تقدیر تسلیم درواقع دارند مطلب ما را می‌فرمایند. ظرف حصول همان عبارت است از ظرف امتیاز اینها. اگر امتیاز بین اعداد امکان‌ها در خارج نیست بلکه در تصور عقلی است و عقل و تصورش باعث تفصیل اینها می‌شود، ظرف تصور و تحققش دیگر خارج نخواهد بود بلکه فقط ذهن ظرف تصور و تحققش است، چون همین‌که ما امکانات را در ذهن خودمان ممتاز می‌کنیم و بین اینها فرق می‌گذاریم - اگر فرض این باشد که امتیازش درواقع به‌حسب اعیان است - این امتیاز درواقع تابع برای خود امتیاز اعیان است. اگر امتیازش به خود تصور عقل واقع باشد نه به‌خاطر تعلقش به اعیان، (امتیاز در امکانات فقط در عقل باشد چون اعیان که هنوز در خارج نیستند، آن که هنوز در خارج نیامده، عقل موجب امتیاز اینها خواهد شد) از یک طرف شیء متوقف بر خودش است یعنی امتیاز این امکان متوقف بر خودش است، و از طرف دیگر گفتیم که این امکان تعلق به عین خارجی دارد و از نقطه‌نظر امتیاز تابع آن است، و این محال است دیگر چون جمع بین متضادین است.»^۲

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۸۲ - ۱۸۴.

۲. تلمیذ: بحث در مورد روایت عمر بن حفصه و اینکه انسان مراجعه به طاغوت کند، حضرت آقا* - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمایند که این یک اصل بسیار مهم است که انسان اگر حق خودش را حتی اگر حق هم هست از غیر بگیرد باز هم جایز نیست، یعنی غایات، مقرر وسائل نیست. بعد ما می‌بینیم که الآن در این زمان ما هیچ امری را نمی‌توانیم خارج از حکومت انجام بدهیم، یعنی در هر کشوری باشد و در هر موقعیتی باشد، اعم از کارهای حقوقی و... مثل ثبت احوال و شهرداری و تملیک و مالکیت و ازدواج و هر چه که ما می‌خواهیم بگوییم می‌بینیم همه‌اش مراجعه به این حکومت‌ها است. دراین صورت اینها چطور مقرر می‌شود و انسان می‌تواند به اقتضای این روایت عمل کند؟! یا طبق آن آیه که قرآن داریم: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكُونَوا بِرِءَافِئِهِ وَيُرِيدُوا الشَّيْءَ ظَنُّوا

أَنْ يُضِلَّهُمْ ۖ ضَلَّ ۖ بَعِيدٌ ﴿١٠﴾ ***؟!

استاد: در همان جا هست که اگر چنانچه شخصی موقوف باشد برای احقاق حق به مراجعه به حکام جور، آن وقت وزر و بال این رجوع برعهده آن فردی است که او حاضر نشده است که در محاکم عدل و محاکم اسلامی مسئله حل و فصل بشود. یعنی اصل اولی در صورت اختلاف بر رجوع به محاکم اسلامی است که عبارت است از فقیه مجتهد؛ این اصل اولی برای این مسئله است. حالا اگر آن شخص حاضر نشد به فقیه مجتهد مراجعه کند در این صورت چاره‌ای جز احقاق حق در رجوع به آنها نیست. آن وقت وزرش دیگر متوجه این شخص خواهد شد. و در خیلی از موارد انسان مضطر است، یعنی زندگی بدون عدم مراجعه مختل می‌شود. من باب مثال آن شخص آمده و ادعای مالکیت نسبت به منزل انسان را کرده است و در محکمه می‌رود آن وقت انسان شرکت نکند؟! خب انسان باید برود و در خیابان بخوابد! یک‌هم چنین چیزی نیست! یا اینکه مالی از انسان برده است و انسان نمی‌تواند [بی‌توجهی] کند، متضرر می‌شود، ورشکست می‌شود، باید رجوع کند. یا اینکه اصلاً مسئله، مسئله ناموسی است، آیا بگوییم که نه‌خیر، رجوع به دادگاه نکن، هر چه می‌خواهد بشود؟! مسئله این طور نیست!

اصل اولی همان طور که امام صادق علیه‌السلام به عمر بن حنظله می‌فرمایند، رجوع به آنها رجوع به ظلم و طاغوت است «و ما یحکم له فإِنَّمَا يَأْخُذُهُ سِحْتًا» *** سحت می‌خورد ولی وزرش برعهده آن است. یعنی اگر آن شخص آماده می‌شد و نزد حاکم اسلامی که فقیه است می‌آمد، کار به دادگاه نمی‌رسید، به دادگاه ظلم و کفر نمی‌رسید. این مربوط به آن وضعیتی است که حالا در حکومت کفر است.

اما اینکه ممکن است انسان در یک موقعیتی قرار بگیرد که در آن موقع اصلاً حکومت اسلامی نیست، فقه نیست. فرض کنید که در یک کشور خارجی قرار بگیرد حالا برود چه کسی را پیدا بکند که رفع دعوایش را بکند؟! از آن طرف هم آنها به قانون عمل می‌کنند یعنی حداقل از ما بهتر عمل می‌کنند! آنچه که ما قطع داریم این است که فعلاً آنها از نظر عمل به قوانین الحمدلله عدل را آنها انجام می‌دهند! اگرچه ما اسماً اسلام است اما هیچ خبری نیست!

یک قضیه‌ای من چندی پیش خواندم که این آقای که اخیراً رفته رئیس دیوان چیز شده است، همین آقای شاهرودی گفته بود که ما یک سازمان یا یک چیز ویرانی را برای قضایی تحویل گرفتیم! گفتم: دیگر چشم همه روشن! بعد از ۲۰ سال که دارد از انقلاب می‌گذرد تازه ایشان می‌رود و می‌گوید: ما یک سازمان ویرانی را از نظر قضایی و از نظر اداری تحویل گرفتیم. ایشان هر دو را گفته بود یعنی هم در قضائشان فیه ما فیه بوده است و هم در تشکیلات و کیفیت اداره‌شان ویران بوده است. می‌گوید: ما تحویل گرفتیم! حالا ایشان چه کار کرده است من نمی‌دانم! ولی علی‌ای حال اعترافی است که شده است. هر کس بعدی می‌آید همین را می‌گوید. آن آقای اردبیلی می‌رود می‌گوید: تازه ما بعد از ۱۲ سال فهمیدیم نمی‌دانم...! آن آقای فلان می‌آید می‌گوید که هنوز ما مشکلات داریم! آن آقای فلان هم...! ایشان هم که آمده است می‌گوید که ما یک چیز ویرانی را به دست گرفتیم! علی‌ای حال بالأخره ...!

تلمیذ: این عنوان طاغوت، منظور حاکم جور است یا حاکم کافر است؟
استاد: نه‌خیر، هر چه فرق نمی‌کند!

تلمیذ: در صورتی که در کشورهای دیگر [باشند چه کنند؟]

استاد: در کشورهای دیگر اگر مسلمان باشند و فقیه داشته باشند [باید مراجعه کنند]. من باب مثال در آلمان اگر دوتا مسلمان، شیعه در آنجا زندگی بکنند و در آنجا یک فقیه داشته باشند یک امام جماعتی که به مسائل وارد باشد حالا دیگر حداقل را داشته باشد، حالا اجتهاد تام هم نداشته باشد [اشکال ندارد] بالأخره در ضرورت، الا هم فالاهم است دیگر، اینجا جایز نیست مراجعه کند!

بله، طاغوت یعنی کُلُّ حُکُومَةٍ غَیْرِ الْإِسْلَامِ.

تلمیذ: پس ملاک اجرای قانون نیست؟!

استاد: نه!

تلمیذ: پس در این صورت الآن در کل دنیا هم که حکومت اسلام نداریم، پس در این صورت تمام این مسائل از باب ضرورت است دیگر؟!

استاد: بله دیگر، از باب حفظ نظام و از باب عدم اختلال در حیات دیگر در آن صورت هست دیگر! موارد هم زیاد داریم در ولایت امام زمان علیه السلام، در ولایت نواب خاص، نواب عام، و همین طور پایین بیاید، تا اصلاً به ولایت در فساق مؤمنین می رسید. من باب مثال مادر یا پدری از دنیا رفته است و بچه های صغاری هستند و هیچ کس نیست آنها را سرپرستی بکند بالآخره سرپرستی حتی به عدول مؤمنین می رسد. حتی می گویند: اگر عدول مؤمنین هم نباشد فاسق هم باشد ولی بتواند اینها را جمع و جور بکند واجب است؛ ولو اینکه حالا یک شخصی هست که تارک الصلوة است، خب باشد تارک الصلوة باشد.

*. حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی.

***. سوره نساء (۴) آیه ۶۰

***. الکافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحديث، ص ۶۷، ح ۱۰.